

سواری دو سه مقتول شدند، و آخر افاغنه فرار گزیدند.

هم در این ایام کار محاصره هرات تنگی تمام یافت و عبور و مرور احدی از خارج به داخل محال و ممتنع شد، و آزوقه شهریان اتمام یافت، چنانکه دو تن باری از نمک و روغن بیع و شری را به شهر هری بردن خواستند و هر دو گرفتار و مقتول شدند. و روز شانزدهم ذیحجه هشت تن از سربازان شهر فرار کرده به اردو پناه آوردند.

و هم در این روز مادر ظهیرالدوله با فرزندان و نبایر از قندهار آمده به لشکرگاه رسیدند، و مورد التفات حسام السلطنه شدند.

و سربازان قزوینی اردو نقیبی را حفر کردن داشتند که به زیر برج خاکستر دربرند، افاغنه پیش‌بینی کردند و از آن سوی سرنقب را بگشادند و تفنگها رها کردند سه تن سرباز سر بیازیدند و دیگران پای واپس کشیدند. و پاشا خان برادر عبدالعلی خان سرتیپ نیز در میان سنگر به زخم گلوله جراحی منکر یافت.

و روز پنجشنبه نوزدهم ذی‌حجه نواب حسام السلطنه بفرمود که بهادر خان جامی و سواران نامی شاهزاده یوسف و محمدرضا و حاجی غلام خان افغان را برداشته به مشهد مقدس درآیند و حارس و حافظ حدود ارض اقدس باشند.

و روزی دو سه از این پس مشهدی ابوالحسن ملک التجار هرات از جانب عیسی‌خان به اردوی والا آمده به خدمت حسام السلطنه بار یافت و استدعا کرد که: معروفی از بزرگان لشکر به شهر رفته به عریض عیسی‌خان گوش استماع باز دهند تا باشد که پایان این مکالمه به مسالمة پیوندد. امیر حیدر خان به اتفاق او به شهر بند درون رفت، سرتیپ بدو گفت که: من از این واقعه بد انجام نیک هراسناکم، اگر نواب حسام السلطنه خواهد که این حرب را به سلم و این غضب را به حلم تبدیل کند تا حد غوریان کرج فرماید و سام خان ایلخانی را با پانصد (۵۰۰) کس به شهر فرستد تا من عیال و اطفال و گروهی از پیوستگان و جمعی از وابستگان خود به گروگان طاعت او را سپارم و اطاعت و بندگی شاهنشاه را موجب مفاخرت شمارم. و همانا چون این قول را نیت صافی مایه نبود در خاطر نواب والا اصغای آن وقعی نداشت. اما از این جانب چون کار محاصره هرات به دراز کشید نیران قهر قهرمان ایران ملتهب شد و بیم آن می‌رفت که قوادان سپاه گناهکار و بی‌گناه به یک باره محترق و

تباه شوند، جناب صدراعظم عرضه داشت که: بی آنکه احدی مورد عتاب و عقاب شود من این کار را به سامان کنم. و چون از حضور اعلیٰ به سرای خود بازگشت نامه‌ای چند از در تهدید و توبیخ و تشنیع و توسیخ به نواب حسام‌السلطنه و قواد لشکر و اجناد کشور برنگاشت و از قهر و لطف سلطانی و وعد و وعید خاقانی نکنتی چند در آنها درج کردن فرمود، و بی‌تحاشی حسین‌خان یوزباشی را بخواند و بی‌تودیع اهل و فرزند برنشانده و هراسان به خراسان بفرستاد.

وی سریعتر از برق و باد تلال و وهاد همی درنوردید تا به لشکرگاه هرات درآمد پیامهای غیرت‌انگیز و نامه‌های سخط‌آمیز را به همه بگفت و بداد.

و سرتیپان سپاه و سرهنگان درگاه در انجام این خدمت متعهد شدند و حسنعلی خان سرتیپ گروسی و ابوالفتح خان سرتیپ و عبدالعلی خان و خان بابا خان و پرویز خان و صفرعلی خان و پاشا خان و قاسم خان سرتیپ و یوسف خان و کریم خان و اسکندر خان سرهنگ و محمد صالح خان و محمد صادق خان و احمد خان و سران سوارگرد و مقدم و شقاقی از ترک و عراقی به اتفاق عریضه نگاشته به حضرت دارالخلافة عرضه کردند که به زودی حصار هرات بگشایند و از شرمساری برآیند و به اندیشه این کار همت گماشتند.

ذکر مواضعه

اهالی شهر در تسلیم برج و باره و

وقایع این حوادث غریبه

در این اوقات امیر عباس خان هراتی که خدمت دولت ایران را برگردن جان نهاده به اردوی والا آمده بود، در فتح شهر مساعی جمیله به ظهور می‌آورد و به دستیاری پیام و نامه با حیدرقلی خان سرتیپ و میرزا حسین مستوفی هرات و گروهی از اکابر و فارسی‌زبانان و اهالی مواضعه بنیاد نهاده، مقرر شد [۲۱۳] که به هنگام فرصت لشکریان را به شهر راه دهند به نواب حسام‌السلطنه و قوام‌الدوله و سام خان ایلخانی و حسین‌خان یوزباشی این راز در میان نهاد و از تعدی آن به غیر الحاح کرد.

در روز جمعه بیست و هفتم ذی حجة الحرام که اکابر افغانه یک باره در جامع شهر به جماعت مشغول بودند و حارسین بروج بدین کار کمتر در برج و باره توقف داشتند، میعاد این امر مقرر بود. و در شب آن روز حسین خان یوزباشی به بزرگان لشکر بر حسب امر و الاخطی فرستاد که فردا احدی از سپاهیان را رخصت نیست که از سنگر خود حرکت کند تا حکمی مجدد برسد. و در آن نیم شب به سنگر حسنعلی خان و محمدرضا خان سرتیپ درآمد و آنان را آگاه کرد که فردا سپیده دم افواج خود را ساخته کار و آماده کارزار به سنگر قاسم خان حاضر دارند، ولی زیاده از این بدیشان راز نگشاد، و حقیقت مواضعه باز نگفت.

و فردا سام خان ایلخانی و عباس خان هروری و جماعتی از اهالی هری به باغ علی اکبر خان که در کنار شهر است منتهز فرصت و منتظر نصرت بودند، چون ساعتی از زوال درگذشت و جماعت افغانه در جامع به جماعت شدند، حیدرقلی خان و میرزا حسین مستوفی با مردم خود به فراز برج عبدالمصر برآمدند و تا راه سپاه خارج را به داخل صافی کنند. بعضی از افغانه که در خندق و فصیل و باره حراست را حاضر بودند به گلوله تفنگ پراکنده کردند، آنگاه از فراز باره بانگ برآوردند که ای لشکر ایران درآئید و برآئید که کار به کام است، و امر تمام.

نخست سام خان ایلخانی و امیر عباس خان هراتی به جانب شهر تاختن بردند، و به خندق درون شدند، حسنعلی خان گروسی چون دید لشکریان به جانب برج عبدالمصر روانند و مانعی نیست با فوج خود آهنگ آن سوی کرد، و فوج محمدرضاخان و قاسم خان و سربازان ترشیزی و قرائی نیز بی اجازت سرتیپان خویش قدم به سوی برج مذکور برداشتند، و محمدرضا خان و قاسم خان و کریم خان نیز از قفای افواج خود به حرکت درآمدند. چون به پای برج رسیدند از بالای برج رجال و نسوان فارسی زبان شیعی آئین به اعانت سپاهیان، دستارهای خود را طناب آسا فروآویختند. میرزا نجف خان و امیر عباس خان را با دو صد (۲۰۰) تن سرباز به فراز برکشیدند، و سام خان و حسنعلی خان و محمدرضا خان و قاسم خان و کریم خان به پایمردی نردبان دویست (۲۰۰) کس به فراز باره فرستادند.

و سربازان از برج عبدالمصر به بروج دیگر برفته هفت برج به جانب دروازه

قندهار و هفت دیگر به سوی دروازه خوش فروگرفتند و یک عراده توپ هجده (۱۸) پوند که بر سطح برج عبدالمصر نصب کرده بود، دهانش را به جانب شهر برتافته پنج گلوله توپ به شهر فروافکندند.

و در این وقت قورخانه آن توپ به انتها رسید و از فراز باره قورخانه کافی از اردو طلب کردند، حسین خان چون این نداء استماع کرد بر اسب خود برنشسته که به توپخانه اردو رسد و قورخانه تازه به برج رساند، این هنگام افاغنه اسب او را به گلوله از پای درآوردند و او پیاده به عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه رسید، یک بار قورخانه و پنج تن توپچی با خود به پای برج مذکور آورد. و پاشا خان مکرری که از این واقعه آگاه نبود معاینه کرد که سربازان به فراز باره‌اند و اینک شهر مفتوح خواهد بود، و او را در این خدمت نامی و نانی حاصل نخواهد گشت، و در این کار شرکت نخواهد داشت، به تعجیل افواج سمنانی و دامغانی را برداشته از دروازه خوش به درون شهر شد.

و در این وقت حیدرقلی خان بزرگ پارسی‌زبانان چون از تصرف و حفظ بروج فارغ و ایمن شد با فارسی‌زبانان به میان شهر درآمد و به رسته چارسوق شهر که راه جامع بود برفت که اگر افاغنه آگاه شده از جامع به عزم استرداد بروج خروج کنند با آنان مدافعه کند تا غلبه سپاهیان اردو در تصرف شهر قوت تمام گیرد.

مقارن این حال زیاده از پانصد (۵۰۰) کس از اوخاش و اجامر و اوباش و اراذل اردو چون شهر را گشاده دیدند به طلب غارت و طمع غنیمت به میان فصیله‌ها و خندق‌ها ریختند، پلاسی و لباسی و تفنگی و لحافی که در آنجا یافتند برگرفته شتابان به اردو بردند که رسانیده دیگر بار باز گردند، و جمعیت این اوباش در حالت بازگشت اتفاق داشتند و مانند هزیمت‌یان می‌دویدند. بعد از سه ساعت که افواج بر فراز بروج عروج داشتند به یک بار دیدند که قریب هزار (۱۰۰۰) تن از مردم اردو به جانب لشکرگاه شتابان همی روند، آن ساده‌دلان تصور کردند که امری عظیم واقع شده و غلبه از اهل شهر روی نموده که اینان بدین شتاب گریزان به اردو همی روند، خوف و وجل و هول و هرب بر نفوس منحوس آنان استیلا یافته یکایک و دو با دو و پنج پنج و ده ده خود را از بروج به زیر افکنده راه اردو نوردیدن گرفتند.

حسین خان که قورخانه را تا پای برج برده بود این حال عجیب دیده متحیر

بماند، نواب حسام‌السلطنه را چون رجعت مردم افواج از فراز بروج معاینه شد، خشمناک شمشیر برکشیده اسب براند، و به ممانعت سرباز بر لب خندق آمد، بدین سو و آن سو بتاخت و به بیم و امید فرار سربازان را منع خواست و میسر نگردید. و قوام‌الدوله نیز به وعده زر و وعید ضرر رجوع و منع آن گوسفندان رمیده نتوانست.

و به جامع خبر افتاد که افواج به بروج عروج کردند و پس از تصرف جسمانی به تسوف و همانی بازگشتند، آن جماعت دلیرگشته با اسلحه حرب و آلات ضرب به جانب بازار و حصار هجوم آوردند و بر هر که رسیده به خون کشیدند، و بر افواج پاشاخان که خود از خارج و داخل به هیچ وجه آگاهی نداشتند حمله بردند و نود (۹۰) تن سرباز و صاحب منصب مقتول شدند تا خود را به دروازه کشیدند.

علی‌الجمله سربازان ایران از فراز بروج خود را به نشیب افکندند و افاغنه به فراز برآمدند. چون برجها به تصرف افغانان درآمد بر سپاهیان گلوله بباریدند و اسب سواری نواب حسام‌السلطنه در این وقت هدف تیر قضا گردید، و پای محمدآقای اتامزور جراحات یافت، و میرزا نجف‌خان خود را از برج به زیر افکند و در کنار خندق به مهرة آتشین [۲۱۴] تفنگ جان بداد. و میرزا رضی خان پسر میرزا هدایت‌الله وزیر کردستان که بعد از مراجعت از قندهار، این وقت در این اردو به محاربت رفته بود، خود را به نشیب افکند و پایش بشکست و گریختن نیارست، بیچاره فروفتاد و افغانان بدو رسیده سرش بیریدند و بردند. و در این حادثه از اهل اردو پنجاه (۵۰) تن مقتول و سیصد (۳۰۰) مرد زخم‌دار و مجروح شد.

و حیدرقلی خان فارسی‌زبان که در این خدمت زحمت برد و با جماعت خود آهنگ بازار چهارسوق شهر کرد و خود را در معرض خطر افکند، چون از فتور کار آگاه شد قصد رجوع کرد که به برج عبدالمصر در رسد و با افاغنه مدافعه نمود، چند تن از مردم او را به خون درکشیدند و دو برادر او نیز مجروح گشتند، و او آخر خود را به فراز باره رسانیده به زیر افکند و با سر و دست خسته و اعضای شکسته جانی بدر برده به سنگر قاسم‌خان رسید، و از فارسی‌زبانان نیز دو یست و پنجاه (۲۵۰) تن به لشکرگاه پیوستند، و حیدرقلی خان سرتیپ مذکور و حسنعلی خان و محمدابراهیم خان سرهنگ هر سه مجروح بودند و به نزدیکی صفرعلی خان

سرتیپ منزل گزیده به معالجه پرداختند. و میرزا مهدی و میرزا کوچک کلانتر هرات و اولاد غفورخان سرهنگ از دنبال ایشان هم به اردو درآمدند. و نواب حسام‌السلطنه ایشان را هفتصد (۷۰۰) تومان نقد و چهل (۴۰) بسته خلعت اعطا و انعام فرمود.

و از جانب شهر سرتیپ عیسی خان اموال حیدرقلی خان را به غارت برد و زن و فرزند او را به میرزا محمدعلی سپرد، و اولاد میرزا محمدحسین مستوفی را به عبدالله خان جمشیدی داد و نسوان و فرزندان دیگران را به افغانان و جمشیدی ببخشید و خانمان ایشان خراب کرد و آتش در زد و یکصد (۱۰۰) تن از فارسی‌زبانان را به دست آورد و محبوس بداشت، و در خانه‌های آنان آتش افروخت و پاک بسوخت.

و افغانه از این فیروزی نخوت و عجب تمام یافتند جسورتر و عقورتر شدند و آهنگ سنگر سپاه ایران کردند. در این وقت سربازان سنگر را خالی و به هزیمت شدند و عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه چون رعب سرباز بدید حمیت کرد و فرمان داد که توپهای آذر افشان را بر جماعت افغانه دهان بگشادند، و جمعیت آنان را به تفرقه بدل کردند. افغانه مغلوب و منهزم به بازگشت شهر سر از پای نشناختند، و دروازه را بر روی خود بر بستند و در پس دیوار آسایش نشستند.

چون این فتنه عظیم فرو نشست و وحشت از خاطرهای سربازان بر خواست، نواب مستطاب حسام‌السلطنه دیگر روز با خشم جهانسوز بزرگان لشکر را بخواند و عتاب آغازیده و در کار سست خواند و به هر یک سخنان سخت گفت و گروهی را به سخط قرین کرد و جمعی را به توبیخ و شناخت خوار داشت و بفرمود تا میرفتاح سلطان قرائی را طنابی برگردن فکنده فرو کشیدند تا خپه کنند، سرهنگان به زبان تعهد و تضرع در مقام توسط و تشفع او درآمدند و به عهده گرفتند که تا پانزده (۱۵) روز دیگر هرات را مفتوح دارند.

و پس از این واقعه روزی چند مردم دو جانب دست از کار کشیده داشتند در شب چهارشنبه سیم محرم الحرام ۱۲۷۳ (ه / سپتامبر ۱۸۵۶ م) افغانه به مارپیچی که ابوالفتح خان سرتیپ حفر کرده بود راه یافتند و به مبارزت مبادرت جستند و سربازی را مجروح کرده، آخر الامر مغلوب شده بگریختند.

چون روز جمعه پنجم در آمد تنی از افغانه حیلتی اندیشیده به جانب لشکرگاه بگریخت و از دنبال او آنانکه با او مواضعی داشتند چند تفنگ بر قصد خطا بگشادند که او را زبانی نرسد، و امری بر اهالی اردو پوشیده ماند. وی نفس گسیخته و عرق ریخته خود را به سنگر قاسم خان سرتیپ رسانید و پناه آورد و همانا در دل داشت که هنگام فرصت کاری بزرگ کند و بزرگی را به قتل آورد. چون آن محیل غادر بر آن قادر نشده، شب هنگام چند قبضه تفنگ دزدیده راه مراجعت پیش گرفت. قراولان اردویش بگرفتند و تا صبح به پای داشتند و روز به حضور والا بردند. و به حکم او سراز تنش جدا ساختند.

[دفع الوقت]

و چون امر محاصره به تطویل انجامید موسیو بوهلر مهندس معلم مدرسه دارالفنون مأمور به آن صفحات شد و به تکمیل لوازم محاصره و تسخیر پرداخت و به آموزگاری او خمپاره که بر زمین تعبیه کرده بودند از بیرون دروازه قندهار به جانب اهالی شهر آتش زدند و چهل (۴۰) تن از مردم هرات بدان زخم هلاک شدند و لوله در شهر افتاده، قاطنین هرات را هول و هیبتی عظیم فروگرفت که در موطن و مساکن خود آرام و راحت نداشتند، سرتیپ عیسی خان ناچار مانده آخوندزاده محمد اسلم خان را به اردوی والا فرستاده، و پس از وصول به نواب حسام السلطنه معروض داشت که عیسی خان مستدعی آن است که از فرمان مناشیر شاهنشاهی حکمی که در باب او کرده اند باز یابد و اگر قدرت آن را دارد متابعت کند، و از این شکنجه بلا زیاده رنجه نگیرد.

نواب والا شب دوشنبه هشتم محرم الحرام حسین خان یوزباشی را به مرافقت وی به ارک هرات رفتن فرمود تا فرمان نافذ شاهنشاهی را که مشعر بر تسلیم شهر هرات بود بوی باز نمود. عیسی خان بنای سخن بر این بنیاد بر نهاد که ارک را از افغانه پرداخته به تصرف کارگزاران دولت اعلی دهد و پانصد (۵۰۰) سرباز و دو عراده توپ از اردوی والا بدان حصار نقل کنند، پس از این کار اردوی والا تا به کنار غوریان حرکت گزینند، و چون چنین رفت عیسی خان با اکابر هرات در غوریان به

رکاب والا پیوندد. حسین خان یوزباشی شنیده را در مراجعت به عرض رسانید و چون از قبیل مواعید عرفوبی بود وقعی حاصل ننمود.

مع هذا شب دیگر هم یوزباشی به شهر درون شد و گفت: حسام السلطنه مسئول شما را به اجابت مقرون داشت. سرتیپ عیسی خان به آهنگی دیگر نغمه برداشت و سخن را از مقام راست بگردانید و گفت: مرا اطمینان باید و بی اطمینان این کار نشاید. عبدالله خان جمشیدی و فتح الله خان فیروزکوهی گفتند: قوام الدوله به شهر در آید و ما را آسوده خاطر کند. هم یوزباشی قبول کرده به اردو باز آمد، و عیسی خان در این قول نیز [۲۱۵] استوار نبود.

و این دفع الوقت برای کار دیگر می کرد چه روز چهاردهم شهر مذکور پیکری سریع السیر از شهر بیرون کرده به فندهار روانه کرد که از خدمت امیر دوست محمد خان استمداد سپاهی کند و با عساکر منصوره برزند. پیک او در کنار اردو گرفتار شد و او را با مکاتیب او به حضور والا آوردند و مقصود مشهود گشت. نواب والا بفرمود که یک دست و گوش او را قطع نموده او را به حوالی هرات افکندند. عیسی خان حاصل تدبیر خود را مشاهده کرد و از دو سوی دل از مسالمة و مصالحه برکنند و دیگر بار نایره مقاتله شعله برافروخت و خرمن وجودها فرو سوخت.

حسین خان هم بزرگان لشکر را در حضور والا انجمن کرد و با حسام السلطنه خطاب پیوست که از جمله پیغامات و تقریرات جناب صدراعظم که هنگام مأموریت به من بنده القا کرد این بود که:

هر که به سلامت طبع معروف باشد سپاهیان که به شراست نفس خو کرده اند، در احکام و اوامر او توانی گزینند و تو به مهریانی و گشاده روئی با بزرگان سپاه رفتار و گفتار کنی و به این سیرت فتح هرات صورت نیندد و چندانکه شاهنشاه ایران ترا در قلع و قمع و اخذ و قتل و عزل و نصب قوادان عسکر رخصت فرموده، مع هذا از تقصیر سپاهیان مسامحه جایز داری و مقصران را مؤاخذه نفرمائی، و از مرسوم سیاست که ملزوم ریاست است کناره گزینی. اینک من به دارالخلافه از این صاحب منصبان شکوه نگارم و عدم میل آنان را به فتح شهر معروض دارم.

سرتیپان و سرهنگان از این کار نیک بهراسیدند و از اواسط محرم تا اوایل ماه مهلت طلبیدند و از آن محل بیرون آمده به تهیه کار مشغول شدند. و محمدرضا خان و اسکندر خان و یوسف خان در برابر برج فیلخانه سنگری محکم بیستند و به حفر زمین پرداختند و تا به زیر خندق نقب فرو بردند. حسنعلی خان سرتیپ و خان باباخان و ابوالفتح خان مارییچها را به کنار خندق رسانیدند.

و نواب حسام السلطنه محال هرات را مضبوط ساخت. عبدالباقی خان پسر شمس الدین خان را در بلوک شاقلان حکمران فرمود و محمد صدیق خان بن یار-محمد خان ظهیرالدوله را حکومت اوبه بداد و افاغنه متوطنین اوبه راضی نبودند و بشوریدند. نواب والا در بدو امر قلوب رعایا و برایا را خرسند بهتر دانست، محمد صدیق خان را احضار فرمود و حکومت اوبه را نیز به عبدالباقی خان سپرد، و او نایبی در شاقلان نهاده به اوبه رفت. و محمد ابراهیم خان قاجار به حکومت کروخ مأمور شد و در حکومت آنجا بماند تا محمد ولی خان جمشیدی از هرات به دولت ایران پناهِید و از نواب والا حکومت کروخ یافت، و محمد ابراهیم خان با سواران جوینی به خدمت رکاب آمد.

علی الجمله در روز بیست و یکم محرم سردار احمدخان با خاطری مطمئن و آسوده از لاش و جوین به اردو آمد و نوازش و مرحمت دید، و بعد از دو روز دیگر آقا خان میرینج با فوج خوئی و بزچلو و گروهی از سواران سبزار در رسید و در محاصره هرات با لشکر انباز شد. و در بیست و پنجم محرم از باستانی که قاسم خان سرتیپ برآورده بود، چون به جانب شهر نقبه گشادن خواستند از توپ برج خواجه عبدالمصری گلوله توپی در رسیده هر دو پای یک تن توپچی را ببرد. و وقوع این معنی بر قاسم خان صعب سخت افتاد و فرمان داد که تا بیست و نهم محرم قبرستانی را که از طرف خندق مردم شهر سنگر کرده بودند، سربازان او به یورش فرو گرفتند. و در این یورش دو تن قرائی و ترشیزی مجروح و تنی از فوج مخبران مقتول آمد. دیگر باره افاغنه به سنگر قاسم خان یورش افکندند و فوج او قدم ثبات محکم داشته صد (۱۰۰) تن از ایشان را به قتل آوردند و سایر افغانان را هزیمت دادند.

روز دیگر فوج قزوینی به برجی که شهریان از این سوی خندق به منع نقب بردن

سپاه منصوره به میان خندق شهر ساخته بودند بورش بردند، افاغنه از راهی که به بیرون برج مهیا کرده بودند بیرون تاخته نه (۹) تن سرباز را به گلوله هلاک کردند و سربازان روی از جنگ به پیچیدند، و از دیگر جانب سرباز فوج مراغه و افشار با هراتیان به محاربه بودند، چون شهریان به هزیمت شدند برحسب اتفاق به عیال و اولاد عباسقلی خان غوریانی که مقرر بود از شهر به اردو در آیند دچار شدند، و اموال آنان را غارت کردند، و به حکم نواب والا باز پس دادند.

و به روز جمعه بیست و ششم محرم عیسی خان سرتیپ از غلبه قحط و غلا، جمعی از زن و مرد هرات را بیرون کرد تا در اطراف شهر پراکنده شدند.

و پنجشنبه دویم شهر صفر جماعتی از دلبران افاغنه به سنگر پاشاخان حمله آوردند و جنگ در پیوسته شد و یک تن را زنده بگرفتند که به حکم والا مقتول شد، و جمعی را کشته مابقی منهزم شدند. و روز دیگر اسکندرخان سرهنگ حفره ماریج را به خندق شهر نزدیک برد و به محاربه فرمان داد، شهریان نقبی به زیر سرباز در برده با بارود بنیاشتند و آتش در زدند، شش تن سرباز هلاک گشتند. و از جانب دیگر پانزده (۱۵) تن افغان با شمشیر کشیده به میان سربازان حمله آوردند و به ضرب تفنگ آن فوج دو تن کشته شد و مابقی بگریختند.

و به روز چهارم صفر، بریدی که از جانب عیسی خان به دوست محمدخان می رفت بگرفتند و مکتوب او را که مشتمل بر استمداد بود به شهر افکندند. و دیگر روز کبوتری که نامه در گردن داشت لشکریان به گلوله فرود افکندند و نامه آن را بخواندند، دوست محمد خان به اهالی هرات نوشته بود که: مردانه و پایدار باشید که لشکر ایران را قدرت مقاوت نیست و از طول توقف به ستوه آمده اند و بدین زودی پراکنده خواهند شد.

و روز ششم صفر به هنگام زوال آفتاب دو هزار (۲۰۰۰) مرد شمشیرزن ساخته جنگ و نبرد از دروازه خوش بیرون آمده به کنده های فصیله در آمدند و پانصد (۵۰۰) کس از ایشان با شمشیر آخته به سنگر پاشا خان سرتیپ تاخته حمله کردند، و از دو سوی جنگی سخت پیوسته گردید، و افواج سمنانی و دامغانی پای ثبات افشرد به محاربه و مضاربه در آمدند، و بعد از کشتش و کوشش و طپش و جوشش افاغنه بشکستند و بگریختند و بسیاری کشته شدند.

روز هفدهم صفر اهالی شهر سامان کارساز کرده [۲۱۶] به مارپیچی که مردم فوج ترشیزی حفر کرده بودند ریخته جنگ در انداختند و تیغ علم ساختند، بیست (۲۰) تن از سربازان را بکشتند و زنده بگرفتند. و از دیگر سوی به سنگر پاشاخان پورش افکندند، ولی چهل (۴۰) تن از افغانه به قتل آمدند و بقیه السیف به هزیمت رفتند، و خان باباخان سرتیپ به زیر کاسه برج مردم شهر نقبی در برده آتش در زده، ده (۱۰) تن هروی بسوختند. و هم از افغانان جمعی به فوج خوئی حمله بردند و ظفر نیافتند. و سنگرها چنان با یکدیگر قریب افتاد که اهالی آنها با یکدیگر سخن می گفتند و جواب می شنفتند و خاک سنگر را به سنگر یکدیگر می ریختند.

و موسیو بوهرل مهندس که از مدرسه دارالفنون بدان اردو رفته بود و در خدمات لازمه محاصره و سنگر و مارپیچ از پیش بردن اهتمام تمام کرده بود، به منصب سرتیپی منصوب شد، و فرامرز خان یاور و میرزا باقر خلف الصدق میرزا احمد مهندس که هم از تربیت یافتگان مدرسه دارالفنون و بدانجا مأمور بودند نیز به واسطه خدمات به منصب سرهنگی رسیدند.

و در این ایام جمعی از سربازان شهر هرات به اتفاق سرتیپ یاسین به اردوی والا آمده قبول ملازمت کردند و مورد عواطف و عوارف نواب حسام السلطنه شدند.

ذکر ورود

شاهزاده محمد یوسف حکمران هرات

به دارالخلافه و بردن او به حضور

حضرت شاهنشاهی

سابقاً اشارتی رفت که شاهزاده یوسف را به مشهد مقدس و از آنجا به دارالخلافه روانه داشتند، و در این اوقات از راه او را وارد شهر طهران نمودند، روزی چند در بیم و امید همی زیست تا روز ششم شهر صفر که عید میلاد با اسعاد ملک الملوک عجم است قریب گشت و مقرر بود که در آن روز او را به حضور حضرت شاهنشاه ایران آورده به مواخذه اعمال و شراست خوی وی را سیاست کنند؛ زیرا که چنانکه بدان اشارتی رفته وی از پروردگان نعمت این دولت عظمی بود. در وقتی به موافقت

با سالار در شهر سبزوار گرفتار گشت و معفو شد، و روزگاری دراز در خدمت نواب فریدون میرزا فرمانفرمای خراسان سمت ملازمت داشت، و از آن پس که به حکومت هرات استغنا و استکبار گزید صید محمد خان ظهیرالدوله و خواهران او را مقتول کرد و با محارم او بی ملاحظه قواعد شرعیه در آمیخت و در حکومت هرات خاتم تاجدار بساخت و بر نامه همی نهاد و حشمت دولت ایران را به واجبی رعایت نکرد و خود را پادشاهی مستقل شمرد و سام خان را به اعانت خود بخواند و به سعایت ارباب غرض براند.

علی الجمله چون جناب صدراعظم از غضب شاهنشاه عجم آگاهی یافت به مقام تشفع بر آمد، و از آنجا که مرام و مطالب او همیشه در حضرت سلطنت ممضی است و مستدعیانش پیوسته مجری، خاصه در عید سعید که به هرگونه اعزاز و اکرامی مخصوص است، در شب عید چندین عریضه عرض کرد تا آتش غضب شاهنشاهی را لختی شعله و شراره فرو نشست و در روز عید مذکور که شاهنشاه جم جاه در عمارت و بارگاه بیلاق نیاوران بر سریر جلال بر نشست و شاهزادگان و امرا و ارکان جا بر جای و صف در صف بایستادند و رسوم تهنیت مرعی داشتند، عوانان و مردم کُشان مریخ فعل بهرام طبع، شاهزاده یوسف افغان را موی کُشان به بارگاه آوردند و در برابر نظر مبارک به محلی دور باز داشتند، و منتظر صدور حکم و اجرای سیاست بودند. حضرت ظل الله بدو نظر انداخت و او را مخاطب داشته فرمود که:

سالها تُو را در سلک چاکران دربار منسلک و به نعمتهای بسیار بپروردیم و به فرمانفرمای خراسان فرمان دادیم که تُو را به حکومت بعضی از آن بلاد اختصاص داد، و جاه و کام و نان و نام بیفزود، با آنکه صید محمد خان را عقلی مستقیم نبود، چون پدرش روی بدین دولت آورده و خدمات کرده داشت او را به لقب پدر ملقب فرمودیم و در مقام تربیت او بودیم، تُو را چه افتاد که بی استیذان و استحضار امنای دولت به هرات به تاختی و کار او را بساختی و عیال او را مصاحب شدی و خواهران او را قاتل آمدی، نه در عزیمت هرات از امنای دولت سخنی پرسیدی، و نه در قتل او از ما رخصت طلبیدی! این خودرانی و خودسری علامت داعیه سروری است و آثار بداختری.

وی عرض کرد که:

من در قتل ظهیرالدوله بی گناهم، چه او در این دولت گناهکار شد و مکرر سواران خود را به تاراج قایمات فرستاد و با خان خبیوق در ساخت و در حدود خراسان فتنه انداخت، به مکافات خیانات او خداوند قهار مرا بر او دست داد تا به حق او را به قتل آوردم. حضرت شاهنشاه فرمود.

اگر این عمل در ارادت ما کردی چرا نخست جماعتی از سپاهیان ما را به جهت حفظ هرات و دفع دوست محمد خان استدعا نمودی و بعد از ورود سپاه طریق ارادت ما گذاشتی و سر از گریبان جلافت برافراشتی و آنان را از آن حدود به اصرار براندی. شاهزاده محمد یوسف عرضه داشت که:

به اغرای دوست محمد خان کابلی و اغوای بعضی از مردم انگلیس، بزرگان افغان اتفاق کردند و مرا به مخالفت دولت ایران مجبور داشتند.

چون شاهزاده یوسف به مخالفت خود اقرار کرد آتش خشم و غضب شاهنشاهی چنان شعله زد که گونه رخسار مبارکش نارگون گشت و قریب بدان بود که به قتل او فرمان دهد. جناب صدراعظم چون این مقال بشنید و این حال بدید بیچاره یوسف را در پنجه گرگ هلاک چاک چاک معاینه کرد، بساط بارگاه را به لب نیاز مجدر کرد و به شفاعت او ابرام و الحاح نمود تا خشم جهانسوز نیران افروز سلطان فرو نشست، و شاهزاده یوسف با دل طپیده و رنگ پریده از دام اجل رها شد.

ذکر اشتداد محاصره شهر و

انقیاد سر تیب عیسی خان افغان و

تسخیر شهر هرات و

واقعات آن اوقات

چون تأکید و تهدید امنای دولت در قهر عیسی خان و فتح شهر هرات تجدید و

تمهید پذیرفت، در امور محاصره شهر جدی تمام در گرفتند و کار بر شهریان تنگ کردند و از همه جانب مقدمات یورش را به خاتمه رسانیدند ماریبیج و سنگر به حوالی شهر رسید، [۲۱۷] قبه و بام مقبره امامزاده منصور را فوج مخبران قرائی و سرباز منصور ترشیزی به یورش از افاغنه برداختند، و این قبه بر برخی از بیوتات شهر مشرف بود. و فوج خوی به جانب برج خواجه عبدالمصر حفر ماریبیج بر گرفتند، و فوج بزچلو در میان دروازه عراق و برج خاکستر به کار در آمدند.

و روز نهم ماریبیجها به کنار خندق هرات رسید، دود از نهاد هرویان بر آمد، حالها سرگشته و بختها برگشته ماند، و هر روز جمعی از شهر بیرون آمده به اردو پناه همی آوردند و قوادان سپاه اسباب جنگ و خصومت بساختند، و اعلام فتح و نصرت برافراختند، ولوله و زلزله خوف و رعب در زمین و زمان در افکندند و منادی اقبال حضرت ناصرالدین شاه ندای نَصْرُ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ^۱ بر کشید و هاتف غیبی در قلوب واعیه نیروی یُوْتِدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ^۲ افزودن گرفت، اهالی شهر دل از جان و مال و فرزند و عیال برداشتند و نعره و اغوا برافراشتند.

چون بحار خصومت در تموج آمد و بخار فتنه در تأوج، سرتیب عیسی خان را خاطر سراسیمه گردیده در کار خود فرو ماند و در مقام چاره جوئی کار برآمد، چه می دانست که چون شهر به نیروی غلبه و قهر مسخر شود یک تن زنده بنگذارند. عریضه به خدمت نواب حسام السلطنه نگاشته متمنی گردید که اسمعیل بیک ملازم سام خان ایلخانی را رخصت دخول به شهر دهند تا کلمات او را شنیده به نواب والا عرضه کند، از آن روی که پیغامات کذب آمیز او مکرر معروض شده بود و آثار صدقی ظهور ننموده این کزّت نیز ارنیهای او را لن ترانی پاسخ بود تا آخر الامر میر عبدالعظیم برادر حاجی ابوالخیر را که از اجله سادات هرات بود به اردوی والا فرستاده به دلایل صفای نیت و براهین صدق عقیدت عیسی خان اندک خاطر رمیده نواب والا را آرمیدگی داد، و اسمعیل بیک با او به امر والا روانه شهر گشت. و پس از ملاقات و مقالات روشن شد که قرار کار عیسی خان کنون بر صدق و راستی است، لهذا ایلخانی به هرات رفته به بیانات شافی که نتیجه عقل وافی است،

۱. سوره صف، آیه ۱۳: یاری و پیروزی نزدیک از جانب خداست.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳: خدا هر که را بخواهد با یاری خویش تأیید می کند.

عیسی خان را مطمئن خاطر نموده و به زیارت دستخط مبارک اعلی چشم روشن گشته در تسلیم ملکت و تصمیم خدمت یک دل و یک روی گردیده، در روز شنبه بیست و پنجم صفر عبدالله خان جمشیدی بیگلربیگی و فتح الله خان فیروزکوهی را با خود برداشته به مراقبت سام خان ایلخانی روانه لشکرگاه نواب والا حسام السلطنه گردید.

چون این خبر مسموع نواب والا گشت گروهی از صنایع صاحب منصبان بزرگ اردو و اسانید اکابر لشکرگاه را به استقبال ورود او روانه فرمود، و وی با حشمتی لایق و رفعتی فایق به لشکرگاه در آمد و در خیمه گاه ایلخانی خراسان قدری از رنج راه آسوده گشت. و پس از آسایش با ایلخان به حضور نواب حسام السلطنه برفت و مورد الطاف و اشفاق شایسته گردید، و نوشته های امیر دوست محمد خان کابلی و پسر او را که در ضبط و حفظ هرات بدو نگاشته بودند به نظر والا رسانیده بسپرد، دیگر باره به خیمه ایلخانی بازگشته متوقف شد.

و روز دیگر بزرگان و خوانین هرات از قبیل محمد خان و خان محمد خان و امان نیاز ترکمان و سایر اشراف و اعیان به خدمت نواب حسام السلطنه پیوستند و کمر اطاعت بر میان جان بر بستند، و لله الحمد که این کار بر نهجی آسان پیش رفت که اهالی هرات از اذاقه غم و اراقه دم برستند، نواب والا، حسنعلی خان سرتیب را با دو فوج گروسی به محافظت و محارست شهر مأمور فرمود و او در چهار سوق بازار شهر داروغه بگماشت و بر دروازه قراول بگذاشت، و چند برج از بروج شهر را نیز به سرباز فوج گروسی بسپرد. نواب والا فرمان داد که از مردم لشکرگاه کس بی خط جواز به شهر نرود و از شهر نیز بی رخصت کس به اردو نیاید و مقرر فرمود که سام خان ایلخانی و عیسی خان به هرات شده، در تسلیم و تنظیم شهر اهتمام کنند.

و روز بیست و هفتم صفر محمد رضا خان سرتیب با دو فوج سرباز او به ضبط ارک مأمور گشته و خیر تسخیر هرات در اطراف منتشر شد، و عمال نواب والا را که در غوریان و سبزار و لاش و جوین و سایر محال مقرر بودند کار با نیروتر شد. و چون کار شهر انتظام تمام گرفت و اهالی هرات دیده امید در راه انتظار ورود مقدم نواب والا باز داشتند.

در روز جمعه غره ربیع الاول دو ساعت قبل از غروب آفتاب با سران لشکر و

بزرگان عسکر بر نشست و چهار فوج افشار و مراغه و فزوین و خوی به نظام تمام از دو سوی او پیاده همی رفتند، و ششصد (۶۰۰) تن سوار از غلامان و سایر سواران از قفای چتر والا با صفی آراسته‌تر از چتر طاوس راهسپار شدند، و نواب حسام‌السلطنه در کمال شکوه و اقتدار از دروازه قندهار به درون شهر در آمد، و تمامت اعظام با سام خان ایلخانی و آقا خان میرپنج و سررتیب عیسی خان و عبدالله خان جمشیدی و مجید خان داماد عیسی خان و جانو خان و دیگر بزرگان لشکری و شهری از دروازه پیاده در رکاب والا روان و دوان بودند. و نواب والا با شوکتی تمام و حشمتی کامل به ارک در آمده، بر مسند جلالت و نبالت تکیه زده، بزرگان در پیشگاهش بایستادند و هر یک به اندازه پایه و مایه مورد تلافیات و نوازش تازه گشتند؛ و همگی را به رحمت و رأفت و تحسین و احسان حضرت خاقان سلطان ناصرالدین شاه قاجار مطمئن و امیدوار ساخت.

و بر حسب امر والا سام خان ایلخانی و حسین خان یوزباشی به جامع هرات در آمدند و بعد از فراغ جماعت شهری خطیبی عذب‌البیان طلیق‌اللسان به منبر صعود کرده، پس از حمد و نعت خطبه بلیغ مزین به نام نامی و اسم سامی حضرت سلطان السلاطین شاهنشاه ایران بر سر جمع فرو خواند و جمیعاً به ثنا و دعا و سلام و درود و تهنیت و تحیت پرداختند، و کل حاضرین جامع را از دوستکامیهای بزرگ به شربت جلاب دهان و کام شیرین، و شایستگان را به خلعت گوناگون سراپا رنگین ساختند و کامروا به حضور نواب والا باز آمدند.

و چون اکثر عمارات ارک از تواتر گلوله‌های چون [۲۱۸] تگرگ شکستی و ویرانی یافته بود، و محلی شایسته نشستن نواب والا و پیوستن عقد سلام عام در ارک مهیا نبود، دیگر روز نواب حسام‌السلطنه به عمارت موسوم به چهارباغ که در میان شهر واقع است در آمده، بر کرسی ایالت به جلالت بر نشست. و اهالی هرات جای به جای و مقام به مقام ثبات و قیام یافتند، و خطیب خطبه تهنیت‌آمیز به نام مبارک اعلی املا کرد، و میرزا فتح‌الله بسطامی که متخلص به ذوقی و از بلغای شعرا و مترسلین ادب‌باست قصیده فریده در فتح هرات انشاد نمود.^۱ و نواب حسام‌السلطنه

۱. مطلع قصیده میرزا فتح‌الله بسطامی در فتح هرات چنین است:

گرچه شد فتح هری دیر ای حسام‌السلطنه عاقبت کردیش تسخیر ای حسام‌السلطنه

به سخنان امیدانگیز و کلمات فرح‌آمیز خاطر اهل حضور را مسرور داشت و جماعتی را به تشریف شریف مشرف ساخته و به حل و عقد امر عباد و نظم و نسق کار بلاد پرداخت و بعضی را به تنبیه و ترهیب انداز و گروهی را به ترفیه و ترحیب ابشار فرمود، تا همه در مقام خود ساکن شدند.

و چون روزی دو سه از این واقعات در گذشت خبر گرفتاری قنبر علی خان و بردن او به جانب قندهار در رسید.

اخبار گرفتاری قنبر علی خان

تفصیل این اجمال آنکه چون قنبر علی خان از جانب امنای دولت مامور به قندهار و ملاقات امیر دوست محمد خان والی کابل و قندهار شد، در خارج شهر قندهار با او ملاقات کرده، امیر قصد کابل کرد و قنبر علی خان مراجعت به ایران خواست. چون به جوین در رسید هنگامی بود که محمد صدیق خان و محمد عمر خان فراه را گرفته بودند، و خیرالله خان حاکم فراه در ارک محصور بود. محمد صدیق خان و محمد عمر خان به قنبر علی خان پیغام دادند که از لاش و جوین دوست (۲۰۰) تفنگچی برداشته به فراه آی تا فراه را به تو بسپارم. او نیز تفنگچی از مردم لاش و جوین برداشته به فراه آمده، و در برج و بدنه شهر به حراست گماشت. مقارن این حال جلال‌الدین خان پسرزاده دوست محمد خان از جانب غلام حیدر خان بن دوست محمد خان که در این وقت والی قندهار بود با هفتصد (۷۰۰) کس به امداد اهل فراه آمده بعد از محاربه و منازعه غالب گردید، سرداران را با قنبر علی خان گرفته تفنگچیان جوینی را مقتول و مأسور نموده، شاهنواز خان پسر محمد اکبر خان و مردان خان نورزائی را با هشتاد (۸۰) کس در فراه گذاشته، گرفتاران را برداشته روانه قندهار شد. در منزل جاش رود، محمد صدیق خان شبی فرار کرده به کوهستان گریخته، بعد از دو سه شب از راه و بیراه به سبزار رسید و محمد عمر خان و قنبر علی خان و سایر گرفتاران را به قندهار بردند.

و بعد از این واقعه امیر علم خان، زین‌العابدین خان منسوب خود را با دوست (۲۰۰) کس در لاش و جوین گذاشته و دزک تیمور را نیز بدو داد، تجمک را به

دوست محمد خان اسحق زائی سپرده، خود به قاین رفت و رحمت‌الله خان روانه هرات شد، و میرزا ابوالحسن حکیم‌باشی قندهاری که تا جوبین به اتفاق قنبر علی خان آمده بود، چون از این حادثه آگاه شد از راه کرمان به دارالخلافت رهسپار شد.

ذکر و وصول

عریضه نواب حسام‌السلطنه به پیشگاه اعلی در فتح هرات و واقعات دارالخلافت

در روز شنبه بیست و پنجم شهر صفر که سرتیب عیسی خان به خدمت والا آمد و هرات مسخر شد، نواب والا حسن بیک صندوقدار خود را با عریضه و مکاتیب به چاپاری به دارالخلافت فرستاد. و وی از شهاب شتاب وام کرده آن مسافت بعیده را در نوردیده، روز دویم ربیع الاول به آستان شاهنشاهی شرفیاب گردید. و روز دیگر امیرحسن خان زعفرانلو برادر سام خان ایلخانی در رسید و از ضبط و تصرف شهر مزده آورد.

و از آن جانب نواب والا حسام‌السلطنه در غره ربیع الاول که به شهر هری ورود کرد مقرر داشت تا مبلغی خطیر از زر ناب عیسی خان در دارالضرب هرات به نام حضرت شاهنشاه ایران سکه کردند و حسین خان یوزباشی حامل آن زر مسکوک گشته با مجید خان روانه دارالخلافت شد. و سرتیب عیسی خان افغان عریضه ضراعت آمیز عرض داده به سردار مجیدخان داماد خود سپرده؛ و در آن نگاشته بود که:

این بنده را در مراسم چاکری جرمی چندان نیست، چه شاهزاده محمد یوسف را که در خدمت دولت ابد مدت ایران عاصی و طاغی شد مقید به نواب حسام‌السلطنه فرستادم، و اگر خود روزی چند پای به دامن کشیدم از بیم جان و مال و تشویش بستگان و عیال بود، و خود از شاه و شیر ترسیدن عاری و ننگی نباشد.

چون سام خان ایلخانی مرا از جانب کارگزاران دولت ابد مدت مطمئن و مستمال کرد، گردن به چنبر اطاعت و پای به حلقه ضراعت

نهادم شهر را به تسلیم دادم و سکه به نام مبارک زده با عریضه عبودیت فریضه فرستادم. علی‌ای حال بر چاکری این آستان افتخار می‌کنم.

و از این جانب چون خبر فتح هرات متحقق گشت، امنای دولت بر آن شدند که به روز دوشنبه چهارم ربیع اول حضرت شاهنشاه ایران فرسری سلطنت افزوده بار عام دهد تا به تهنیت فتح هرات، امنای دولت به حضور آمده، محمدمت و تحیت عرضه دهند. و در این اثنا سانحه‌ای غریب اتفاق افتاد که مانع و حاجز این نیت گردید.

[وفات معین‌الدین میرزای ولیعهد]

توضیح مقال اینکه حکمت حکیم علی الاطلاق جلّ شانه همانا چنین اقتضا کرد که این شاهنشاه آگاه که پیوسته دل با الله دارد به حصول مآرب و وصول مطالب و فتح امصار و قلع اشرار مغرور و شاغل و از یاد حق مهجور و غافل نگردد و به نظر تحقیق و بصر تدقیق در نگردد که دنیا سرائی است دو در؛ و بنائی به رهگذر، نوشش زمین نیش و جدوارش قرین پیش، گلش را گزند خار کار و گنجش را بلای ماریار، بهارش با خزان دی و روز روشنش را شب در پی، شادیش را غم بر اثر و یسرش را عسر در گهر.

مجملاً در این روز شاهزاده والاتبار ولیعهد دولت ابد مدار معین‌الدین میرزا که قریب به پنج سال از عمر مبارکش گذشته بود مریض و جهان را به درود کرد، و خاطر مبارک را رنجه ساخت. امنای دولت از این واقعه هایلله دیده پوشیدن [۲۱۹] نتوانستند، و روزی چند به لوازم سوگواری بسر بردند. پس از انجام کار مقربان حضرت و امنای دولت به حضور اعلی آمده به تسلیه طوطیه کردند که:

گلستان خلد را از فسردن گلی رونق نکاهد و شجر طوبی را از خمیدن شاخی شکست نخیزد، از غروب اختری فلک تیره نشود، و از خروج گوهری کان تهی نماند. حضرت شاهنشاه مؤید را که عمر مؤید باد آغاز شباب است و امید فرزندان بی حساب، البته حکمت

یزدانی اقتضای ظهور و لیبهدی طویل العمر کثیر النسل شایسته این مقام بلند و مستحق این منصب ارجمند فرموده است.

لمؤلفه

نگارگر که ز طومار بستر د بیرنگ

بدان بود که کشد خوبتر به صفحه صور

لهذا به تقدیر ربّ قدیر تن در باید داد و ابواب شادمانی بر چهره اهالی ایران باید گشاد، و در این فتوح که شوکت دین و ملت و حشمت ملک و دولت است، جشنی بر پای باید داشت و نقوش عیش و طرب و نگار لهور و لعب بر صفحه امانی و آمال خواص و عوام نگاشت.

اگر یک گل شد از بستان عالم تو باقی مان که هستی جان عالم
 علی الجملة مقرّر شد که در روز پنجشنبه هفتم ربیع الاول حضرت شاهنشاه
 خاصان درگاه را به پیشگاه همایون رخصت حضور فرمایند و کارکنان، شهر
 دارالخلافة را به زیور و زینت آذین داده بیاریند، و صباح آن روز پیش از زمان بار از
 حضور حضرت شاهنشاه کامکار حاجب الدوله حاجی علی خان به مجلس جناب
 صدراعظم به القای فرمایش قبله عالم در آمده تقریر کرد که: شاهنشاه می فرماید که:
 ما به هیچ وقت در محاسن خدمات و مآثر تدبیرات صدراعظم
 اغماض نفرموده ایم و در ضمن هر خدمتی با وی اظهار مرحمتی و
 مکرمتی جدید به ظهور آورده ایم و پیوسته از مرتبه ای به مرتبه اعلی
 شأن و منصب او را ارتقا بخشیده ایم و با ثبات هر مقامی لقبی و نامی و
 اقتداری و احترامی افزوده ایم، چنانکه از پایه امیر نویانی و نشان
 تمثال بی مثال همایون و اعطای عصای مرضع و شمشیر مرضع و
 قلمدان مرضع و موهبت رشته مروارید و دستخط مبارک به دخالت
 در جزئیات و کلیات تصرفات ملکی و وکالت بی عزل در عزل و نصب
 حکام و صاحب منصبان دولتی منصوص و مخصوص داشته ایم،
 اکنون که مؤده فتح هرات رسیده نیز از مآثر تدبیرات و نتایج تحریرات
 او شماریم، و اینک جامه گرانبهای کشمیری که بطانه آن سمور اعلی و